فهرست

[اصول/ سیره معصوم 2](#_Toc127714186)

[پیشگفتار 2](#_Toc127714187)

[ادله حجیت سیره معصوم 2](#_Toc127714188)

[دلیل اول: دلیل عقلی 2](#_Toc127714189)

[نقد دلیل اول 2](#_Toc127714190)

[تصاویر سطح دلالی در فعل و ترک معصوم 3](#_Toc127714191)

[سخن در استنباط از دلیل 4](#_Toc127714192)

[نکته اول 4](#_Toc127714193)

[نکته دوم 4](#_Toc127714194)

[دلیل دوم: آیه شریفه 5](#_Toc127714195)

[نکته اول 6](#_Toc127714196)

[وجه اول 6](#_Toc127714197)

[وجه دوم 7](#_Toc127714198)

[تفاوت دو وجه 7](#_Toc127714199)

[نکته دوم: معنی اسوه در آیه شریفه 8](#_Toc127714200)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ سیره معصوم

# پیشگفتار

از جمله تناسب و مناسبت مباحث سیره‌های عقلاییه و متشرعه و ابعاد و زوایایی که در آن‌ها مطرح بود، بحث سیره معصوم را هم متعرض شویم که بالاخره یک بار باید در اصول باید متعرض شد به تناسب این سیره‌ها، آن را هم متعرض بشویم.

مقدماتی ذکر کردیم و اگر بخواهیم وارد اصل بحث بشویم باید به این شکل مطرح بکنیم که ادله حجیت سیره معصوم چیست؟

# ادله حجیت سیره معصوم

# دلیل اول: دلیل عقلی

اولین دلیل همان چیزی است که ضمن مقدمات به آن هم پرداختیم و لذا اشاره کوتاهی می‌کنیم و می‌گذریم

اولین دلیل این است که حجیت سیره معصوم، دلیل عقلی دارد و آن مبنای عصمت در معصوم است این چیزی است که در مقدمات به آن پرداختیم و به عنوان دلیل اول می‌شود به شمار آورد و بحث همان است که گفتیم و حاصل کلام هم آنچه از مباحث گذشته در دلیل اول برای حجیت سیره معصومین می‌شود ذکر کرد این است که عصمت آن‌ها اقتضای حجیت رفتارها و کردارهای آن‌ها را دارد.

عصمت موجب می‌شود که رفتار و کردار آن‌ها بار دلالی پیدا بکند و بشود مفید حکم باشد. این دلیل بود که بر اساس عصمت مطرح شد.

## نقد دلیل اول

نقد و بررسی که در باب آن می‌شد انجام داد این بود که؛

اولاً عصمت نظریات متفاوتی دارد و آن نظریات در این بحث اثر دارد با توضیحات سابق.

ثانیاً آن نظریه حداکثری را که هم بپذیریم و بگوییم فعل معصوم دارای رجحان است و حکایت‌گر یک رجحان است علی‌القاعده، آن هم باز نمی‌تواند یک رجحان حکم اولی را افاده بکند، برای اینکه آن هفت هشت ده مسئله مطرح است که در قول آنجا اصولی داریم که تبیین می‌کند ابعاد و زوایای قول را مشخص می‌کند از لحاظ اولی و کذا و کذا، اما در فعل چنین قواعدی و اصول منقحی نداریم.

بر این اساس گفته می‌شود که فعل معصوم حداکثر اباحه را افاده می‌کند که نظریه مشهور است و بیش از آن نمی‌شود استفاده کرد به خاطر اینکه اولاً در اصل عصمت نظریات متفاوت است و ثانیاً اگر هم آنجا بگوییم عصمت حداکثری مقبول است؛ از لحاظ اینکه فعل اصول لازمی که در قول جاری می‌شود آنجا وجود ندارد نمی‌شود مبدأ و منشأ و مصدر استفاده حکمی فراتر از اباحه باشد.

اباحه را می‌توان از آن استفاده کرد، و اباحه هم ممکن است اباحه‌ای باشد که به عنوان ثانوی است، به عنوان ولایی است و لذا بیش از اباحه نمی‌شود استفاده کرد و اباحه را هم نمی‌شود گفت اباحه اولی است، این دو نکته‌ای است که در بررسی دلیل اول اشاره شد و در مقدمات بحث شد

منتهی سخن ما این بود که علی‌رغم اینکه استفاده حکم اولی و به خصوص رجحان و وجوب از فعل با سختی‌های زیادی مواجه هست اما راه مسدود نیست یعنی می‌شود با قرائن و شواهدی گفت، اباحه و اباحه اولیه به عنوان حکم اولی الهی اولی غیر تقیه‌ای و حکم اولی همه آن اصول را اینجا [می‌شود] اجرا کرد منتهی با قرائن خاص، یک اصل ثابت نداریم و حتی می‌شود از فعل معصوم فراتر از اباحه را استفاده کرد، رجحان با قرائن و شواهد.

و در سطح سوم حتی می‌توان از فعل و ترک معصوم حکم الزامی را استفاده کرد با سختی بیشتر و با تکیه بر قرائن و شواهد ویژه‌تری.

# تصاویر سطح دلالی در فعل و ترک معصوم

این چهار سطح دلالی در فعل و ترک معصوم قابل تصور است.

این چهار سطح این طور است

۱- اینکه بگوییم از فعل معصوم یک اباحه خیلی مطلق عام که ممکن است ثانوی باشد، ولایی باشد، تقیه‌ای باشد استفاده بکنیم، این سطح اول است که کف می‌باشد که اگر فقها و اصولیین بخواهند دقیق کف متیقن را بگویند باید این را بگویند نه آنکه ظاهر کلمات است که سطح دوم است.

۲- سطح دوم این است که اباحه از فعل و ترک استفاده بکنیم اما اباحه به عنوان حکم اولی، و غیر تقیه، این هم با قرائنی می‌شود به سطح دوم برسانیم، دلالت فعل و ترک معصوم، البته قرائنی می‌خواهد و قرائن این ساده‌تر است.

۳- سطح سوم این است که بگوییم این فعل و ترک مفید رجحان یا مرجوحیت است و رجحان و مرجوحیت اولیه است هر دو را در این سطح سوم می‌شود استفاده کرد ولی با قرائن ویژه‌ای، البته این دوتا است که ما در یک سطح قرار می‌دهیم یعنی رجحان و مرجوحیت را استفاده بکنیم به نحو مطلق، یا رجحان و مرجوحیت به نحو حکم اولی غیر تقیه‌ای، این دو را در سطح سوم می‌گنجانیم.

۴- سطح چهارم این است که دلالت فعل و ترک را از همه این مراحل صعود بدهیم و بالاتر بیاوریم و به حد دلالت وجوب یا حرمت برسانیم.

این وجوب و حرمت مطلق یا وجوب و حرمت به عنوان اولی. این هم با قرائنی می‌شود.

اینجا قرائن را نمی‌گوییم ممکن است در ادامه بپردازیم ولی در سال‌های سابق و مباحث پیشین به مجموعه‌ای از قرائنی که یک جا جمع بشود فعل و ترک را مفید رجحان یا مرجوحیت می‌کند اشاره کردیم. مثلاً اگر این فعل و ترک در عبادت باشد خود یک رنگی به فعل و ترک می‌دهد یا استمرار داشته باشد که این استمرار در کلمات اصولیین آمده است، استمرار در عبادت بودن یا نقل معصوم یا نقل صحابه مهم یک فعل و ترک را. وقتی امیرالمؤمنین یا بزرگانی می‌گویند پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه این رفتارها را داشت، این‌جوری می‌آمد و این‌جوری می‌رفت، این‌جوری عمل می‌کرد معلوم می‌شود که تلقی این است که در مقام رجحان و مرجوحیت این فعل صادر شده است.

سه نکته استمرار، عبادت بودن و نقل بزرگان به ویژه معصومین یا صحابه بزرگ، یک وقت حضرت در حال عادی است و غذا می‌خورند یا یک وقتی یک حالی است که بیرون آمده است و می‌خواهند نماز عید بخوانند.

مقام تعلیم است، مقام تربیت است که حدود دوازده قرائن را سابق جمع کردیم حالا آن سطح سه و چهار را تجمیع کردیم آن رجحان و مرجوحیت مطلق یا آن رجحان و مرجوحیت به عنوان اولی و الا اگر بخواهیم آن‌ها را جدا بکنیم پنج یا شش سطح می‌شود.

# سخن در استنباط از دلیل

## نکته اول

سخن ما در استنباط از این دلیل اول است

بنابراین ما معتقدیم به عصمت به معنای اکثری و ثانیاً می‌گوییم دلالت فعل بر اساس این وجه عصمت منحصر به آن پایه نیست که یک اباحه مطلقه باشد می‌تواند به سطوح بالاتر ارتقاء پیدا بکند منتهی با قرائن و شواهد ویژه که‌ای قرائن و شواهد را می‌شود قانونمند کرد.

یک وقت می‌گوییم اینها خیلی پخش شده است و باید موردی دید، ولی این شواهد و قرائن را می‌شود قانونمند کرد

سؤال: اگر در عصمت قائل به حداکثری بشویم آنجا گفتید از معصوم غیر از رجحان صادر نمی‌شود، لازمه این حرف این است که هر فعلی که انجام می‌دهند رجحان داشته باشد پس نظر اول و دوم این است که می‌توانیم اباحه مطلقه یا اباحه به معنای خاص کنار باید برود چون حداقل مفید رجحان هست

جواب: اباحه اولیه را به عنوان اولی می‌گفتیم، این را قبول داریم و این درست است منتهی ما چون عنوان ثانوی را دخالت می‌دهیم یک جایی اگر قرینه پیدا کردیم که این رجحان به خاطر ثانوی است

## نکته دوم

این است که این قرائن و شواهدی که ما را کمک می‌دهد که اینجا رجحان یا وجوب و حرمت افاده می‌کند و اولیت را هم افاده می‌کند این دو سطح از قرائن است که باید نظم داد در قبال اینها قرائن و شواهدی داریم که نشان می‌دهد این عنوان ثانوی است و عنوان اولی نیست اگر آنجا این قرائن و شواهد باشد اباحه اولیه به دست می‌آید.

آنچه اینجا مهم است مصداقی کار بیشتری بشود جسته و گریخته هم سابق ما انجام دادیم این است که بگوییم در فعل با توجه به اینکه آن اصول خیلی مستحکم نیست بگوییم قرائنی وجود دارد که می‌گوید رجحان یا الزام و قرائنی وجود دارد که می‌گوید این حکم اولی است و در نقطه مقابل هم ممکن است قرائنی وجود داشته باشد. قرائن خاصه‌ای که بگوید اینجا اباحه اولیه است این رجحان به خاطر چیز ثانوی است و در روایتی هست که حضرت غیر از سُره و رکبه را نشان می‌دهد با اینکه ما معتقد به کراهت هستیم.

امری که مکروه هست مرتکب می‌شود ولی می‌گوییم آنجا رجحان دارد ولی رجحان ثانوی برای اینکه در مقام تعلیم می‌خواهد بگوید این را الزامی تلقی نکنید این یک مرجوحیت بود

و لذا قرائن برای اینکه حکم اولی است یا ثانوی باید دید، آن رجحان که در عصمت هست، رجحان به معنای عام است.

سؤال: منافات دارد که امام غیر از راجح از او صادر نشود اما فعل اباحه داشته باشد؟

جواب: چون این رجحان ثانوی است یا برای تعلیم است یا قصد است که قبلاً گفته‌ایم.

این دلیل اول بود که تمسک به عصمت کنیم که بعد تکمیل می‌شود. سخن ما این بود که همین‌جوری که در کلمات برخی از اصولیین آمده است از فعل معصوم لا یستفاد اکثر من الاباحه، و از ترک هم لا یستفاده اکثر من الاباحه این کلام دقیق و تام و جامع نیست. باید این تفصیلات مورد توجه قرار بگیرد.

# دلیل دوم: آیه شریفه

آیه شریه سوره مبارکه احزاب است می‌فرماید **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کَانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیرًا﴾** این آیه شریفه که آیه ۲۱ سوره احزاب است و از غرر آیات قرآن است و در مواضع مختلف به آن تمسک می‌شود اینجا هم به عنوان دلیل دوم ممکن است کسی به آن استشهاد و استدلال بکند و بگوید این آیه افاده می‌کند که فعل معصوم حجت است و یک مقداری هم بیش از اباحه است، می‌گوید تأسی بکن و اقتدا به معصوم بکن، معنایش این است که آن کارها را به عنوان امر راجح در دستور کار و عمل قرار بده.

**﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** این دلیل است بر اینکه فعل یا حتی قول و فعل معصوم برای شما حجت است و قدر متیقن فعل است و بعضی می‌گویند شامل قول هم می‌شود که خواهیم گفت.

بنابراین فعل معصوم یُتَأسی به و این نشان‌دهنده حجیت معصوم است افزون بر اقوال حتی در افعال، این استدلال اجمالی به این دلیل دوم برای حجیت افعال معصومین و پیغمبر است.

این آیه شریفه را در فقه التربیه و چند جای دیگر بحث کردیم زوایایی از این بحث را آنجا گفتیم حالا بین الاجمال و تفصیل به این زوایا می‌پردازیم ممکن است نکات جدیدی هم بر آن مباحثی که سابق گفتیم در این مباحث وجود داشته باشد.

در مقام تحقیق این استدلال که آیا این استدلال تام است یا تام نیست وارد مباحثی می‌شویم که طبق سنت و روشی که داریم فهرست‌وار نکاتی را در ذیل آیه در مفردات و در ترکیبات و استدلالات و اشارات و ظهوراتی که دارد به ترتیب خواهیم گفت.

یعنی حاصل بحث که استدلال تام است یا تام نیست و چه اندازه دلالت دارد نتیجه این سلسله مباحثی است که می‌گوییم.

## نکته اول

سابق به اشکال متفاوتی در مباحث پیشین گفتیم این است که این آیه شریفه مفید حکم و انشایی هست یا نیست؟ آیا آیه یک اخبار و انشاء است و آیا از آیه استفاده حکم و انشائی می‌شود یا نمی‌شود؟

پاسخ این مسئله این است که بدون تردید این آیه شریفه مفید انشاء و حکم است و افاده رجحان و مطلوبیت تأسی به رسول‌خدا می‌کند یک حکم فقهی و الهی در اینجا مطرح هست، **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** این **﴿کان لکم أسوة حسنه﴾** یک جمله خبریه است ولی حتماً از آن استفاده حکم و انشاء می‌شود، اینکه چگونه از این حکم استفاده می‌شود وجوهی دارد و تقریرهای متعددی برای استفاده وجوب از این کرد.

## وجه اول

این است که بگوییم این جمله خبریه در مقام انشاء است مثل یغتسل که در روایات می‌آید جمله خبریه و فعل مضارع است ولی در مقام انشاء است و غالباً می‌گویند مفید حکم است و آکد هم هست که ما آکد بودن را تردید کردیم و گفتیم نیست.

در اصول بحث شده است که جمله‌های فعلیه به خصوص مضارع در مقام انشاء و داعی انشاء فراوان به کار می‌رود و در جمله‌های اسمیه محل بحث است ولی غالباً می‌گویند شدنی است منتهی آن جور شیوع و تداول ندارد ولی این‌جور نیست که نباشد.

پس وجه اول این شد که بگوییم **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** این به جای این است که بگوید تأسوا برسول‌الله به صورت امر، فرموده **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** اصلا جمله، جمله خبریه به داعی انشاء است شبیه یغتسل می‌گوید تأسوا برسول‌الله.

در مورد آکدیت، نظر تفصیل داریم، گفتیم این یغتسل صدها بار این‌جوری به کار می‌رود اینها که جمله خبریه به داعی انشاء به کار می‌رود دیگر در آن اعمال عنایت نشده است ولی در یک جاهایی ممکن است این عنایت آکدیت باشد از جمله مثل اینجا که در جمله‌های اسمیه کمتر به کار می‌رود و لذا این عنایتش واضح‌تر می‌شود.

این تفصیل بین آکدیت وعدم آکدیت تابع این است که چقدر عنایت در کار باشد چیزی که متداول بشود عنایت از آن می‌پرد، چیزی که کمتر متداول باشد عنایت آن باقی است ما در مجاز سکاکی و امام و حقیقت ادعاییه همین حرف را داریم. می‌گوییم یک جاهایی عنایتی در آن نیست و یک جاهایی عنایتی در آن هست. قائل به تفصیل هستیم

اینجا هم در جمله‌های خبریه به داعی انشاء گاهی آکد است آن جاهایی که این جمله تداول آن در مقام انشاء و به داعی انشاء خیلی زیاد نیست، و آن جا که زیاد است این عنایت وجود ندارد مگر اینکه قرینه خاصه باشد.

این وجه اول است که کسی بگوید این جمله خبریه در مقام انشاء است اگر کسی بخواهد این را نقد بکند همین است که اشاره کردم که بگوید جمله‌های خبریه اسمیه به داعی انشاء به کار نمی‌رود یا خیلی نادر است و لذا قرینه خاصه می‌خواهد اگر نباشد نمی‌توان حمل کرد.

در آیه شریفه **﴿لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ﴾** سوره اسراء آیه ۷۰ هم این بحث را داشتیم ممکن بود کسی بگوید به داعی انشاء است و مناقشه‌ای هم آنجا قابل طرح بود که در جمله‌های خبریه اسمی این تداول زیادی ندارد و از این جهت نمی‌شود پذیرفت این شبهه‌ای است که در این جهت می‌شود به کار برد.

این وجه اول بود که بگوییم جمله خبریه اسمی اینجا به داعی انشاء به کار رفته است

## وجه دوم

این است که بگوییم این جمله یک خبری را می‌دهد می‌گوید شما مؤمنین و بخصوص آن کسانی که **﴿یؤمن بالله وَالْیَوْمَ الْآخِرَ وَذَکَرَ اللَّهَ کَثِیرًا﴾** اینها خبر می‌دهد به اینکه تأسی می‌کنند، در واقع مومنان را توصیف می‌کند چگونه می‌فرماید **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَاةَ﴾**[[1]](#footnote-1) و… اینجا هم مومنان را توصیف می‌کند، مومنان کسانی هستند که تأسی نیکو به پیامبر دارند و پیامبر را الگوی نیکو می‌گیرند این ویژگی مؤمنین است

اگر جمله خبریه به داعی خبر هم باشد باز هم این مستلزم یک انشائی است در واقع توصیف مؤمن انجام می‌شود به اوصافی، در حقیقت مفید رجحان است، **﴿هُدًی لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَاةَ﴾** یعنی اینها خوب است، مؤمن و متقی را که توصیف می‌کند آن وصف نشان‌دهنده رجحانی در کار است و لذا جمله خبریه اسمی هم باشد که برای شما این تأسی نیکو وجود دارد یعنی ویژگی نیکو برای شما وجود دارد باز مستلزم حکم رجحانی هست.

سؤال: این تکریم و توصیف پیامبر است به مؤمنین نمی‌خورد؟

جواب: آن را هم بحث می‌کنیم که این اسوه یعنی چه؟ دو احتمال دارد که خواهیم گفت. این روی یک فرض است که کار مؤمن را توصیف می‌کند تأسی را می‌گوید، که شما به پیامبر تأسی دارید و منتهی به جای اینکه بگوید تأسی دارید می‌گوید کان لکم، این قدر وصف ثابت است که تعبیر **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** دارد.

ضمن اینکه این جمله اسمیه که اینجا می‌گوییم اسمی هم نیست جمله خبری فعلی است منتهی فعل تامه نیست فعل ناقصه است. ملحق به اسمی می‌شود.

این هم یک وجه است که این را جمله خبری می‌گیریم و توصیف مؤمن می‌گیریم و توصیف آن‌ها مفید رجحان است. وجوهی دیگری هم سابق گفتیم که مهم نیست.

## تفاوت دو وجه

در هر صورت این دو وجه لااقل وجود دارد برای اینکه استفاده رجحان بشود. اگر آن وجه اول باشد افاده وجوب آن بعید نیست و آن وقت وارد پیچ‌وخم‌هایی می‌شویم که بعد خواهیم گفت.

وجه دوم باشد که توصیف مؤمن مفید رجحان این فعل باشد این قاعده را اجرا بکنیم مطلق رجحان سازگار است وجوبی از آن استفاده نمی‌شود و این تفاوت در اینجا هست

منتهی اگر اول باشد و مفید وجوب باشد آیا می‌شود پای آن ایستاد، باید بحث کرد و اگر وجه دوم باشد فقط رجحان مطلق را افاده می‌کند نه وجوب را.

این یک بحث که لااقل از یکی از این دو طریق استفاده رجحان در اینجا می‌شود

سؤال: در خود کلمه اسوه رجحان نیست؟

جواب: بله، رجحان هم در توصیف مؤمن وجود دارد و هم قرائن دیگر وجود دارد که رجحان را افاده می‌کند خود قید حسنه و شاید در مفهوم تأسی هم چنین چیزی باشد و لذا رجحان به خوبی استفاده می‌شود ولی وجوب محل تردید است

## نکته دوم: معنی اسوه در آیه شریفه

أسوةٌ است که اسوه از أسَوَ می‌آید نه از أسَیَ معنای اصلی آن مداوا و اصلاح باشد و به تدریج در معنای متابعت به کار رفته است که مناسبتی بین آن معنای اصلی و معنای بعدی بوده است و درهرحال اسوه الان یعنی اتباع.

بحث‌های لغوی ظریفی می‌شود اینجا مطرح کرد ولی شاید خیلی اهمیت نداشته باشد.

منتهی در عربی اسوه معنای اصلی آن اتباع است و این هم فعل متبعین است و کار متّبَع ندارد، لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله إتباعٌ حَسَن أسوةٌ حسنه یعنی شما تبعیت نیکو دارید در فارسی این اسوه آرام آرام معنای مصدری و به معنی الگو و مشق آمده است. آیا در عربی هم به این معنا به کار می‌رود تردید دارم و نتوانستم به نقطه واضحی برسم.

وقتی آیه را معنا می‌کنیم به این دومی معنا می‌کنیم، **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** یعنی پیغمبر الگو سرمشق است این‌جوری در اذهان ما می‌آید که به معنی الگو و سرمشق است ولی معنایی که از لغت عرب استفاده می‌شود لااقل آن معنای اولیه و اصلی آن این نیست و همان اولی است یعنی تأسی اسم مصدر است یا مثل قدوه، ما یُتَأسی بگیریم به… یعنی فعلی که با آن تأسی می‌کند

یا به معنای اتباع است یا به معنای ما یُتَأسی به است یعنی همان فعل است که با آن انسان تبعیت می‌کند لذا اسوةٌ اینجا همان فعل است اتباع است، اسم مصدری و دو سه وجهی که دارد **﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رسول‌الله أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾** یعنی اتباع نیکو دارید این پیروی شما پیروی پسندیده‌ای است این معنای اول است که ظاهرش این است

اما معنای دوم که اسوةٌ یعنی رسول‌الله اسوه است، امام است، آنجا می‌گوییم امام است اسوه و قدوه یعنی او امام است برای شما در رسول‌خدا اسوه حسنه‌ای است یعنی این ویژگی رسول‌خدا برای شماست این معنای دوم است این غیر از معنای اول است

پس آیه را دو جور می‌شود معنا کرد

۱- اینکه اسوه به معنای ظاهری اولی در زبان عرب باشد یعنی تأسی و فعلی که یُتَأسی به، پس معنی این می‌شود که برای شما اتباع نیکویی نسبت به پیغمبر است

۲- آن چیزی که بیشتر در فارسی رواج دارد یعنی آن سرمشق و الگو برای شما در رسول‌خدا اسوه حسنه هست یعنی او امام و الگوی شماست خیلی وقت‌ها این دومی به ذهن می‌آید درحالی‌که این نیست همان اولی است، اسوة حسنه، یعنی تأسی نیکو به او دارید.

پس در اینجا باید آیه را این‌جور معنا کرد که تأسی شما نیکوست البته تأسی نیکو مستلزم این است که او امام باشد او سرمشق و الگو باشد

بنابراین آیه افاده می‌کند که پیامبر سرمشق و الگو و حجت است اما در احتمال اول بالملازمه و در احتمال دوم بالمطابقه، اگر احتمال اول را پذیرفتیم که تأسی شما تأسی نیکویی است، تأسی نیکو به شخصی با تأکید است که به «فی» هم تعبیر شده است در رسول‌خدا تأسی نیکو دارید یعنی او حجت است و او سرمشق است این لازمه‌اش هست.

اما اگر معنای دوم را بگیریم که در زبان عربی اصلی بعید است آنجا مستقیم می‌گوید پیغمبر اسوه و الگو است منتهی در فارسی از معین و لغات فارسی و مستعملات خود ما، اسوه در معنای دوم ظهور دارد درحالی‌که در عربی معنای اول است.

پیشوا، الگو، سرمشق مربوط به مَن یُتَأسی به است درحالی‌که در معنای اول این ما یتاسی به است فعل من است متأسی است می‌گوید این فعل نیکو اتباع نیکویی است در رسول‌خدا، یک مقدار مبالغه می‌رساند

نکته مهم این است که این تلقی فارسی مأبانه که از آیه داریم این درست نیست که می‌گوییم رسول‌خدا اسوه شماست این آیه آن را نمی‌گوید اسوه یعنی تأسی، ما یتأسی به فعل است یا هیئت حاصله است.

صلی الله علی محمد و آل محمد

1. - سوره بقره، آیات 2 - 3 [↑](#footnote-ref-1)